

فصل چهارم

استطوره معنای و تقاروت در زندان

۳۵۷- تجلیل از شش افسر قهرمان

دنباله آخرین عبارتی که در مبحث قبل از کیانوری نقل کردیم بحث جالب توجهی وجود دارد. او به منظور اسطوره ساختن افسران سازمان نظامی حزب توده می گوید: تنها پس از فشار محافل بین المللی بود که حکم اعدام ۵۰ افسر و ۲ غیرنظامی دیگر با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل شد. از این افسران ۶ نفر (عباس حجری، محمد علی عمومی، اسماعیل ذوالقدر، ابوتراب باقرزاده، رضا شلتوکی و تقی کی منش) ۲۵ سال در زندان ماندند و بارها از طرف رژیم به آنها مراجعه شد که فقط دو کلمه بنویسید که ما را عفو کنید، بدون ذکر حتی تنفر از حزب، تا شما را آزاد کنیم و آنها حاضر نشدند و تنها با انقلاب از زندان بیرون آمدند. بنابراین درخواست عفو آن زمان برای بدنام کردن افسران بسیار ناجوانمردانه است.^۱

آخرین جمله با معنای جملات قبلی متناقض است. اگر آن شش افسر با تمام

۱- کیانوری، خاطرات، صص ۳۴۵ و ۳۴۶ تأکیدها افزود شده است.

اصرارها حاضر نشدند درخواست عفو بنویسند و نوشتند، پس جمله از «عفو آن زمان برای بدنام کردن افسران» چه معنا می‌دهد؟ آنها یا درخواست عفو نوشتند و یا ننوشتند. اگر نوشته‌اند، پس ادعای کیانوری مبنی بر «آنها حاضر نشدند» دروغ است و اگر درخواست عفو نکردند چه کسی از «درخواست عفو آن زمان برای بدنام کردن افسران بسیار ناجوانمردانه» عمل کرده است؟ تا قبل از جمله آخر، مفهوم عبارات کیانوری این است که آنها در مقابل شرایط آسانی که پیشنهاد شده بود، حتی «بدون ذکر تنفر از حزب» و علی‌رغم دستور حزب و برخلاف بقیه که درخواست عفو کرده بودند، حاضر نشدند دو کلمه تقاضای بخشودگی بنمایند و لذا به عنوان اسطوره‌های مقاومت در زندان شناخته شدند. ولی جمله آخر کیانوری به کلی مفهومی عکس آنچه را که تا به حال ادعا کرده بود دارد. منظور او در آخرین جمله این می‌باشد: درست است که در آن شرایط آنها مجبور شدند تقاضای عفو بنویسند ولی نباید از این عفو نویسی چماقی ساخت و ناجوانمردانه بر فرق آنان کوبید یا دلیل ضعف آن افسران دانست.

اگر کیانوری جملات قبلی را در این باره نمی‌نوشت و تنها به جمله آخر اکتفا می‌کرد، ما نیز با او همدلی نشان می‌دادیم و صمیمانه منظور او را می‌پذیرفتیم. چه، اولاً بعدها معلوم شد کلیه زندانیان سیاسی، اعم از توده‌ای یا غیر توده‌ای، نظامی و غیر نظامی و زن و مرد (به جز تنها یک استثنا) تقاضای عفو نوشتند. حتی آنها که بسیار مقاوم بودند بالاخره یک دم گاوی به دست ماموران رژیم سپردند، ولی آنها که ننوشتند جان خود را دادند. بنابراین، تنفرنامه نویسی به عنوان شیوه کلی حزب توده قبح عملش را از دست داد و واقعاً هم در آن موقعیت، هم به خاطر حفظ جان، هم برای حفظ نیروهای ذخیره و هم به علت سایر مصالح قباحتی نداشت و اکنون هم نمی‌توان تنفرنامه‌ای را برای نویسنده آن نقطه ضعفی به حساب آورد. ثانیاً امکان دارد آن افسران برخلاف میلشان، دستور حزب را اجرا کرده باشند، در این صورت از ضعف اخلاقی آنها مسلماً کاسته می‌شود. ثالثاً نفس تحمل ۲۵ سال زندان واجد این ارزش هست که آنان را در ردیف قهرمانان مقاومت محسوب داشت. با این همه، بحث بر سر ادعای کیانوری است که برای اسطوره‌سازی افسران توده‌ای، این بار نیز به دروغ متوسل شده است.

۳۵۸- سابقه شجاعت نظامیان حزبی در زندان

ادعای کیانوری درباره استنکاف آن شش افسر از نوشتن درخواست عفو و بخشودگی موضوع تازه‌ای نیست که فقط در خاطرات او آمده باشد. علاوه بر اینکه کیانوری در صفحات دیگر خاطرات خود از مقاومت افسران با آب و تاب زیاد صحبت کرده و آنان را شایسته ارتقای درجه حزبی دانسته^۱، بعد از انقلاب نیز در مطبوعات حزب توده نسبت به شجاعت و رشادت افسران توده‌ای زیاد قلمفرسایی شده است. به عنوان نمونه، روزنامه مردم ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران نوشت:

رفیق رضا شلتوکی عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی... از جانب ما نامزد نمایندگی در مجلس بررسی نهائی پیش نویس قانون اساسی از کرمانشاه است... جلادان شاه مخلوع نتوانستند او را به زانو درآورند. بر عکس او بود که تمام شرایط مهیب تحمیلی را در برابر اراده خویش در هم شکست و سازمان دهنده مقاومت جمعی زندانیان سیاسی و مربی نسل جوان مبارز شد. رفتار رفیق رضا شلتوکی نمونه بارزی از رفتار یک مبارز آگاه و پیگیر است در زندان...^۲

یا درباره باقرزاده همین روزنامه در همان شماره چنین می‌نویسد:

رفیق ابوتراب باقرزاده عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی... از جانب ما نامزد نمایندگی از مازندران است... رفیق باقرزاده پس از ورود به دانشکده افسری شهربانی در سال ۱۳۳۰ به عضویت در حزب توده ایران درآمد و به علت عضویت در سازمان و به اتهام فعالیت به خاطر سرنگونی رژیم دستگیر شد. او هم مانند عده دیگری از رفقای هم‌زمش به اعدام محکوم شد... سرانجام پس از یک سال، حکم اعدام به محکومیت ابد تبدیل شد... رفیق باقرزاده تمام این زندان‌ها را به صحنه مبارزه بدل کرد، خودش آبدیده‌تر و پخته‌تر شد، ده‌ها جوان پرشور ولی بی‌تجربه را تربیت کرد... در

۱- کیانوری، خاطرات، از جمله در صفحات ۵۰۵ و ۵۱۱ و ۵۱۲

۲- نامه مردم، شماره ۴۵، مورخ ۶ مرداد ۱۳۵۸

مصاف‌های ایدئولوژیک درون زندان فعالانه شرکت کرد و همه اینها در شرایط شکنجه‌های مداوم و آزار و اذیت، تبعیدها و زورگویی، در شرایطی که تنها اراده پولادین و عشق بیکران به خلق زحمتکش قادر بود در آن تاب بیاورد و پیروز شود...^۱

بین این همه رجزخوانی‌ها که حزب توده برای تمام «خودی»ها سر هم می‌کند، متوجه نشدیم منظور از «خلق زحمتکش» کدام خلق است و چیست و اصولاً چرا خلق و در جاهای دیگر «خلق‌های کبیر» است؟ مگر «ملت زحمتکش ایران» یا مردم مملکت ایراد و عیبی دارد؟ و اگر بخصوص «خلق» است، از نظر حزب توده مارکسیست «خالق» آن کیست؟ چون این دو واژه لازم و ملزوم یکدیگرند.

۳۵۹- به خاطر اثبات فقدان صداقت

واقعیت محض آن است که ما هم از چگونگی مقاومت بعضی از استثنائات در کادرهای ساده و اعضای رده پایین حزب توده (و سایر گروه‌ها) داستان‌های اعجاب‌انگیزی شنیده‌ایم که تحسین دوست و دشمن را برمی‌انگیخت و می‌انگیزد. اما هیچ کدام از این حقایق، حجتی بر راستگویی کیانوری نیست. او در مورد این شش افسر نیز صراحتاً دروغ می‌گوید. من باب نمونه واقعیت را در مورد چند تن از میان این شش افسر که اسنادش در دسترس است منعکس می‌کنیم؛ بدون اینکه کوچکترین نظری درباره ضعف این افسران داشته باشیم. قبول می‌کنیم که سوءاستفاده از این اسناد برای بدنام کردن آنها جداً ناجوانمردانه است. ولی موکداً اصرار داریم که غرض از طرح واقعیات و اسناد زیر صرفاً برای اثبات فقدان عنصر صداقت در اظهارات آقای کیانوری می‌باشد. در میان این بی‌صداقتی‌ها، ادعای «بدون ذکر تنفر از حزب توده» جایگاه ویژه‌ای دارد. در کتاب چکمه‌های سرخ می‌خوانیم:

رفیق رضا شلتوکی که دارای مرام اشتراکی است و علیه امنیت کشور قیام کرده، در پشت قرآن مجید به شاه اظهار وفاداری کرده است. شلتوکی به «پیشگاه مبارک

۱- همان نامه مردم، تأکید از ماست.

بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه» عریضه می‌نویسد و خداوند متعال را شکر می‌گزارد که قدمی در راه حزب منحلّه توده برنداشته، با اعتراف نسبت به خطاهای گذشته، سوگند خود را تکرار می‌کند که تا آخرین قطره خون، جان خود را فدای شاهنشاه بزرگ کند و با فعالیت‌هایی که «علیه مقام شامخ سلطنت» و سایر «فعالیت‌های مضره» می‌شود مبارزه نماید. به واقع چه عاملی موجب می‌گردد که شخصی به اتهام مهیب اقدام علیه امنیت کشور و قصد سرنگونی رژیم شاه دستگیر زندانی شود و در همان آغاز، خود جزء جان نثاران شاه در آید؟ این زندانیان در راستای دستورات و تعالیم سست حزبی که قسمت اعظم آن مربوط به فرهنگ استالینسم و چاپلوسی می‌باشد، با هر مناسبت مقتضی و غیر مقتضی، بخصوص در سالگرد جشن‌های درباری (چهارم و نهم آبان، نهم اسفند، رستاخیز ۲۸ مرداد، روز ارتش شاهنشاهی، روز تولد شاه و...) به شاه نامه می‌نوشتند، تبریک می‌گفتند، تقاضای بخشوگی می‌کردند، به «حزب خائن توده» لعنت می‌فرستادند و سوگند یاد می‌کردند که «به مقام شامخ سلطنت و خاندان جلیل‌پهلوی» وفادار باشند و در راه «منویات ملوکانه» مبارزه کنند. رضا شلتوکی در پشت قرآن اهدایی به «پیشگاه همایونی» که ۲۱ نفر از توده‌ای‌ها امضا کرده بودند، در ردیف هژدهم مراتب وفاداری خود را نسبت به رژیم مشروطه سلطنتی اعلام داشته است. به فاصله ۱۰ روز، سرگرد کاووسی رئیس زندان وقت فرمانداری نظامی نامه‌ای خطاب به فرماندار نظامی می‌نویسد و «دو برگ عریضه رضا شلتوکی را خطاب» به شاه مبنی بر پشیمانی از خطاهای گذشته ارسال می‌دارد. رفیق باقرزاده عضو کمیته مرکزی حزب توده در نامه‌ای به نخست وزیر وقت یعنی «سرلشکر زاهدی نخست وزیر کودتای ۲۸ مرداد، ضمن تعریف و تمجیدهای آنچنانی، حزب توده را که وی به عنوان یک عضو هیئت مرکزی آن شناخته می‌شود... به باد ناسزا و حزبی خائن و منفور قلمداد می‌کند» باقرزاده به مناسبت‌های گوناگون نامه‌های تبریک و تهنیت به شاه مخابره می‌کرد و افسران دیگر نیز به مدّاحی چاپلوسانه از شاه می‌پرداختند.^۱

۱- چکمه‌های سرخ در جهان و اسراری پیرامون حزب توده ایران، گروه «نویسندگان» انتشارات بهروز،

اکنون نمونه‌هایی از تنفرنامه‌ی بعضی از این افسران را به عنوان اسنادی معتبر بر ردّ ادعای کیانوری در اینجا بازنویس می‌کنیم.

۳۶۰. رضا شلتوکی

تاریخ ۱۳/۸ [۱۳۳۲]

پیشگاه مبارک بندگاه اعلیحضرت همایونی

محترماً به شرفعرض همایونی می‌رساند. جان نثار ستوان دوم سابق هوایی رضا شلتوکی که به جرم عضویت در سازمان نظامی وابسته به حزب منحلّه توده محکوم و زندانی می‌باشم صادقانه اعتراف می‌نمایم که مدت کمی (سه ماه) همانطور که در پرونده منعکس است فریب تبلیغات گمراه کننده سازمان مزبور را خورده ولی خدای متعال را شکر که علاوه بر اینکه قدمی در راه منافع حزب مزبور برنداشتم در اولین گامهای خود پی به مقاصد خیانتکارانه آنها برده و دریافتم که معصومانه در چنگال آنها افتاده و از حسّ غرور ملی و شایسته‌مان سوء استفاده نموده‌اند.

اینک ضمن اقرار صریح به خطاهای گذشته از پیشگاه آن پدر تاجدار استدعای عفو و بخشودگی نموده و همانطور که به قرآن مجید سوگند یاد کرده‌ام دو مرتبه تجدید سوگند نموده که تا آخرین قطره خون در راه شاهنشاه بزرگ و ایران عزیز فداکاری نموده و با هر نوع تبلیغات بر علیه مقام شامخ سلطنت مبارزه نمایم.

زنده‌باد شاهنشاه پاینده‌باد ایران ستوان دوم هوایی سابق رضاشلتوکی

معلوم می‌شود آقای شلتوکی عضو آزمایشی حوزه افسری بود و فقط به خاطر سه ماه عضویت آموزشی در حزب توده، یک عمر بدبختی کشیده است. نامه زیر مربوط به شرح و انضمام «عریضه»های شلتوکی است که به رییس زندان داده و وسیله او برای فرماندار نظامی تهران سر تیپ تیمور بختیار ارسال گردیده است.

شماره - ۳۱۹

پیوست - ۲ برگ

تاریخ - ۱۳/۲۲/۸/۳۴ [۱۳]

آرم شیر و خورشید

وزارت جنگ

فرمانداری نظامی شهرستان تهران و حومه

از زندان شماره ۲ فرمانداری

در مورد ستوان دوم سابق رضا شلتوکی

بدین وسیله دو برگ عریضه معروضه یک‌برگ به پیشگاه بندگان
اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و یکبرگ به تیمسار فرماندار نظامی
تهران که در آن اظهار ندامت و پشیمانی از خطا و اعمال گذشته نموده
است جهت هرگونه اقدام مقتضی به پیوست تقدیم می‌گردد.

رییس زندان فرمانداری نظامی تهران سرگرد کاوسی

۳۴/۵۹/۶

پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

محترماً به شرف عرض می‌رساند جان نثار از صمیم قلب سلامتی ذات
اقدس شاهانه را از خداوند متعال خواهان و تنفر و انزجار شدید خود را
نسبت به مسببین واقعه شوم ۱۵ بهمن اعلام داشته همواره بقای خاندان
جلیل سلطنتی را از خداوند خواستارم.
رضا شلتوکی

۳۶۱- ابوتراب باقرزاده

پیشگاه اعلیحضرت همایونی محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

جان نثار ستوان ۲ سابق ابوتراب باقرزاده میلا مسعود اعلیحضرت
همایونی شاهنشاه پدر تاجدار ملت ایران را به پیشگاه شاهنشاه تبریک

عرض نموده و از خداوند بزرگ سعادت و عظمت ایران را تحت توجهات عالیة شاهنشاه عظیم الشان مسئلت می نمایم جان [نثار که مدتهاست تحت توجه آن پدر تاجدار از راه خطا براه راست و حقیقت هدایت شدم در راه اعتلای ایران عزیز و شاهنشاه محبوب از بذل جان دریغ نخواهم کرد.

شماره اندکس

جاننثار ستوان ۲ سابق شهربانی ابوتراب باقرزاده

۲۲۹

۳۵/۸/۵

پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

جاننثار ستوان دوم سابق شهربانی ابوتراب باقرزاده روز تاریخی ۹ اسفند که چهار سال پیش در چنین روزی ملت ایران علاقمندی خود را به مقام شامخ سلطنت و بالاخص بشخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه بطور شایان تحسینی ابراز داشت به پیشگاه شاهنشاه تبریک عرض نموده و ترقی و تعالی ملت ایران را تحت رهبری شاهنشاه از خداوند بزرگ مسئلت می نمایم.

جاننثار ستوان ۲ سابق شهربانی ابوتراب باقرزاده

۳۴/۱۲/۶

۳۶۲- محمد علی عموشی

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

روز نهم اسفند را که روز تجلی نیروی ملت ایران و موفقیت ملت ایران در روز تاریخی ۲۸ مرداد اثرات داشت به پیشگاه ملوکانه تبریک عرض نموده و انهدام [مرد] مفریبان و بیگانه پرستان بخصوص سران خائن حزب [توده] را خواستارم

محمد علی عموشی

پیشگاه بندگان اعلی حضرت همایون شاهنشاهی

ولادت‌پدر تاجدار و ملکه محبوب ملت ایران را بحضور مبارکشان خیر
مقدم [عرض] نموده بقاء و سلامتی ذات مقدس شاهنشاه و خاندان جلیل
را از درگاه ایزد متعال خواستارم.

محمدعلی عمونی

۱۳۴/۱۲/۸

اگر کیانوری اسناد مذکور را مورد انکار قرار دهد، فتوکپی عین دستخط این
افسران را منتشر خواهم کرد.

۳۶۳- از رقصیدن تا خوشرقصی

این همه کلمات مداهنه و مبالغه آمیز و چاپلوسانه که در فرهنگ‌های استبدادی ما
برای مجیزگویی وجود دارد، همه را یک جا برای شاه مصرف کردن، با اظهارات
کیانوری که گفته «بارها از طرف رژیم به آنها مراجعه شد که فقط دو کلمه بنویسند که ما
را عفو کنید، بدون ذکر حتی تنفر از حزب توده، تا شما را آزاد کنیم و آنها حاضر
نشوند» از اساس متنافر است و اصلاً و ابداً سرسازگاری ندارد. نامه‌های این افسران،
مردم را به تأمل در این سؤال می‌خکوب می‌کند که انسان‌ها تحت تأثیر چه عواملی از
محیط تربیتی و کدام پرورش ایدئولوژیک تا این اندازه در فاجعه سقوط - یا بهتر سقوط
آزاد - می‌کنند؟ جایی که هیچ الزامی برای استعمال تمامی این تملق‌ها، آن هم یکجا و
در یک نامه چند سطر و وجود ندارد.

گفتیم که هیچ یک از زندانیان سیاسی از سیطرهٔ جؤ عفونویسی مصون نماند. اما
ببینید چقدر جهات افتراق بین تنفرنامهٔ فرد سیاسی دیگر با عضوی از حزب توده وجود
داشت؟ این تفاوت‌ها برمی‌گردد به محیط و نحوهٔ تربیت سیاسی افراد؛ و تفاوت بسیاری
است بین دستور به رقصیدن و خوشرقصی!... در کشت هیئت رهبری حزب توده که با

۱- مأخذ نامه‌های افسران توده‌ای به شاه و سایر مراجع و همچنین نقل دو خبر از شمارهٔ ۴۵ روزنامه مردم،
کتاب چکمه‌های سرخ... صفحات ۱۸۱ تا ۱۹۴ می‌باشد.

ضعیف بودند یا بی شخصیت و یا ماجراجو و توطئه گر، و تکالیف مالایطاق برای زبردستان - در حکم فرمانبران خود - تعیین می کردند، محصولی جز خوشرفی به هنگام گرفتاری نمی بایست هم برداشت می شد. البته در مواقع عادی و غیر از گرفتار شدن نیز در جنبه استبداد و پرورش فرهنگ توده ای همواره با چاپلوسی و تملق برای ترقیات مدارج حزبی و بالتبجه رشد خوشرفی همراه بود. در مکاتبات و محاورات حزبی ظاهراً القاب و عناوین از پس و پیش اسامی حذف می شد تا نمایشگر سادگی و صمیمیت در حزب باشد و جای همه آنها را ترجمه کلمه روسی «تاواریش» یعنی «رفیق» پر می کرد. ولی در زیر این لایه مصنوعی به رفیق استالینی بر می خوریم که «داهی بشریت بود و نبوغش فرا راه مردم سراسر گیتی قرار می گیرد» در فرهنگ انترناسیونالیسم روسی آمده است که «کمونیست واقعی کسی است که بی چون و چرا و بدون قید و شرط منافع ملی را فدای مصالح ملت بزرگ روس» یعنی شخصیت استالین کند. اینها نقطه جوش چاپلوسی و مداهنه است که مکتب ساخته استالین می پسندید و می پروراند. فرآیند این فرهنگ «مکانیسمی شد که از مومن، مزدور می آفریند» حزب توده مگر می توانست خود را از سلطه این تعالیم محفوظ بدارد؟ سهل است که خود مبلغ دست اول و بسیار صمیمی این گونه رهنمودها بود.

سازمان نظامی حزب توده با اینکه افسرانی با روحیه بالا و شخصیت قوی داشت (شخصیت خصوصی و فردی آنان در فضاهایی غیر از حزب توده رشد کرده بود) مجبور شد خود را در حزب، هم سطح روش متداول کند و بنابراین نمی توانست از نفوذ آن فرهنگ مبتذل و ارتجاعی و ضد انقلابی فاصله چندانی داشته باشد، و هم تحت تأثیر استالینیسم حزب توده، هم زیر نفوذ استبداد سنتی و تاریخی محیط تربیتی، اقدام به نوشتن آن تنفرنامه های کذایی کرد. تنها عاملی که می توانست جلو این عفونویسی ها را بگیرد (یا لااقل غلظت آن را تعدیل کند) دستورات هیئت اجراییه بود که نخواست و نتوانست و بعکس، خود بیشتر مشوق این گونه نامه نویسی ها شده بود؛ مکاتباتی که مروجین اصلی آن در حزب توده، قاسمی و کیانوری بودند.

فصل پنجم

اظهار نظر دربارهٔ بنی، رهبران و کادرهای حزبی

۳۶۴- مهندس علی علوی

می‌رسیم به پایان ماجراهای حزب توده بعد از ۲۸ مرداد و اظهار نظر درباره چند تن از رهبران و کادرهای حزبی که کیانوری مورد پرسش مصاحبه‌کننده قرار می‌گیرد. کیانوری پس از شرح جریان فرار خود و دکتر جودت و دستگیری بقیهٔ اعضای هیئت اجرائیه، راجع به علی علوی می‌گوید «مهندس علوی چند سالی در زندان بود. برادرانش خیلی تلاش کردند تا برایش عفو بگیرند... ولی او ضعف نشان نداد به همین دلیل در خرداد ماه سال ۱۳۳۸ اعدام شد»^۱

باید دانست با همهٔ عنایتی که کیانوری به مهندس علوی نشان داده است، علوی نیز مثل سایرین تفرنامه نوشت و از شاه کتباً تقاضای بخشش کرد. منتها چون پارتی‌های او خیلی ضعیف‌تر از پشتیبانان دکتر مرتضی یزدی بودند، نتوانستند او را از مرگ نجات بدهند. بنابراین، تلاش‌های دو برادرش مهندس محمدزاده و مهندس آدیش‌نیا به جایی نرسید و اعدام شد. اضافه می‌کنیم که مهندس علوی به نسبت دیگر رهبران تران اول

حزب توده مخصوصاً اعضای هیئت اجراییه و کادر رهبری کمیته مرکزی مقیم مسکو، بعد از عبدالحسین نوشتن، از همه بهتر و نسبتاً قابل قبول تر بود و تقریباً در ردیف دکتر محمد بهرامی قرار می گرفت که دنبال دار و دسته و جنجال و ماجراجویی نبودند.

۳۶۵- دکتر محمد بهرامی

درباره دکتر بهرامی می گوید «در زمره ۵۳ نفر دستگیر شد و مقاومت کرد. البته چون اطلاعات [لازم را] قبلاً گرفته بودند فشار زیادی به او نیاوردند»^۱ اطلاعات کیانوری در مورد زندانیان ۵۳ نفر نارساست. برعکس اظهار او، در زندان ۵۳ نفر فشار زیادی به دکتر بهرامی آوردند و چند بار او را به شلاق بستند و دستبند قپانی به او زدند. برخلاف زندان فرمانداری نظامی بعد از ۲۸ مرداد که اعتقاداتش به کلی سست گشته بود، در میان افراد ۵۳ نفر یکی از کسانی بود که خیلی خوب مقاومت کرده بود. کیانوری که جزء ۵۳ نفر نبود و قبلاً هم دیدیم یک شناسنامه از ارتباط خود با ۵۳ نفر را جعل کرده است، در اینجا هرچه دلش می خواهد به هم می بافت تا وانمود کند در متن وقایع ۵۳ نفر بوده است. کیانوری چه می داند که بر سر دکتر بهرامی و سایر افراد ۵۳ نفر چه آوردند؟ او در تنها دوره ای که به زندان افتاد، لطف رزم آرا و عوامل او شامل حالش بود و هیچ اثری از شکنجه برای رهبران حزب توده در آن زمان وجود نداشت. ایضاً راجع به دکتر بهرامی می نویسد «بعد از کودتا که دستگیر شد بلافاصله در ماشین آدرس دو خانه ای که می شناخت داد و در فرمانداری نظامی هم هرچه که می خواستند نوشت و چون دیدند که آدم بی فایده ای است مدت کوتاهی بعد آزادش کردند. پس از آزادی از زندان مدت زیادی زنده نماند.»^۲

در اینجا به نظر می آید که کیانوری تعمداً دروغ نگفته و حداقل اشتباه کرده باشد. اشتباه او هم قابل فهم است، چون می توان چنین توجیه کرد که به علت نبودن در ایران، اطلاع او از ماقع ناقص بوده است. واقعیت این است که وقتی رژیم کودتا مطمئن

۱- همان پیشین، ص ۳۴۸

۲- همان پیشین، ص ۳۴۹

شد جفت کلیه‌های دکتر بهرامی طوری فاسد شده که به زودی او را خواهد کُشت، آزادش کردند تا برای عوامل رژیم اسباب دردسر نشود. بهرامی یک ماه پس از آزادی از زندان درگذشت.

۳۶۶- مهندس (ثروت) نادر شرمینی

مصاحبه کننده در صفحه ۳۴۹ از نادر شرمینی صحبت می‌کند که وقتی در زندان بود برای خلیل ملکی نامه‌ای نوشت مبنی بر اینکه شرمینی اشتباه می‌کرده و راه ملکی در نظر و عمل درست بوده است. این نامه در نشریه نبرد زندگی چاپ شد و «اخیراً عده‌ای ادعا می‌کنند که نادر شرمینی تنفر نامه نوشت و با رژیم همکاری نکرد... آنها به این نامه استناد می‌کنند و آن را دلیل صداقت و مقاومت شرمینی می‌دانند. نظر شما چیست؟» و کیانوری پاسخ می‌دهد «به روباه گفتند شاهدت کیست گفت: دمم! خود این نامه از زندان و چاپ آن در نشریه خلیل ملکی نشانه خیل چیزهاست. در کتاب زیبائی مطلبی درباره شرمینی گفته شده که این ادعا را رد می‌کند و شرمینی را در کنار یزدی جزء رهبران ارتداد زندان قرار می‌دهد» سپس دلیل ارتداد شرمینی را به این شرح از کتاب سرهنگ زیبائی نقل می‌کند:

مهندس نادر شریفی عضو کمیته مرکزی و مسئول سازمان جوانان، در سال ۱۳۳۳ دستگیر و پس از ندامت و تنفر از حزب توده کلیه اطلاعات خود را در اختیار مقامات انتظامی گذارده، در سال ۱۳۳۹ مورد عفو ملوکانه قرار گرفته از زندان مرخص گردید.^۱

مسلم است هر یک از اعضای حزب توده که از آن حزب بری می‌گشت از نظر کادر رهبری مرتد به حساب می‌آمد و با این حساب، خود خلیل ملکی هم یک مرتد بزرگ بود. البته اصل خبر زیبائی بی‌ربط نیست.

مصاحبه کننده که در اینجا خالی از حسن نیت می‌نماید، این بحث را طوری مطرح

۱- علی زیبائی، کمونیزم در ایران، ص ۷۳۱، به نقل از خاطرات کیانوری، ص ۳۴۹

می‌کند که به نظر می‌آید خود او روزگاری به آن مکتب پایبندی داشت و حتی یک استالینیست ورزیده بود و بعد هدایت شد و مانند احسان طبری به اسلام گروید. ولی همچنان به بعضی از رهبران پرآوازه حزب توده، به ویژه نسبت به طبری ارادت می‌ورزد؛ دکتر کیانوری هم زیاد از این دایره ارادت بیرون نیست. مصاحبه‌کننده می‌گوید: «عده‌ای ادعا می‌کنند که نادر شرمینی تنفرنامه نوشت و با رژیم همکاری نکرد...»

اولاً - تنفرنامه نویسی لازمه همکاری با رژیم نیست. همه تنفرنامه نوشتند ولی فقط عده‌ای از آنان که اغلب توده‌ای بودند با رژیم همکاری کردند.

ثانیاً - آن عده چه کسانی‌اند؟ تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تا به حال دو نفر راجع شرمینی اظهار نظر مثبت نموده‌اند. (البته نه به علتی که مصاحبه‌کننده نشان داده است) آن دو نفر که از نظر مصاحبه‌کننده حالا «عده‌ای» شده‌اند، یکی دکتر همایون کاتوزیان در مقدمه خاطرات سیاسی خلیل ملکی است، دیگری نگارنده در کتاب بیراهه، پاسخ به کژراهه احسان طبری، که ذیل «۵- ملکی و شرمینی» از فصل پنجم آن در هفت صفحه خلاف واقعیتی که طبری راجع به شرمینی در کژراهه نوشته بود مورد بررسی دقیق قرار دادم، و چون مصاحبه‌کننده و کیانوری به نوعی دیگر همان مطالب طبری را تکرار کرده‌اند و جواب نیز همان است، خوانندگان گرامی را - در صورت تمایل - به بیراهه ارجاع می‌دهم.^۱ اما مصاحبه‌کننده از کجا می‌دانست که «عده‌ای» درباره شرمینی چنان اظهار نظر مثبتی کرده‌اند؟ کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی مسلماً در اختیار او بوده است. ولی با یک نفر کاتوزیان که «عده‌ای» نمی‌شود. برای آنکه «عده‌ای» مصدق پیدا کند، لزوماً باید بیراهه نگارنده هم در دسترس او قرار گرفته و آن را خوانده باشد؛ و این (ظاهراً) غیرممکن است. زیرا خاطرات نورالدین کیانوری در اواخر اسفند ۱۳۷۱ و اوایل فروردین ۱۳۷۲ به بازار آمد. ولی بیراهه در ۶ تیر ۱۳۷۲ کسب مجوز نمود و در آغاز روزهای شهریور همان سال تازه شروع به توزیع

شد. بنابراین به هیچ صورتی او نمی توانست بیراهه را دیده باشد. و این معنائی است که همچنان برای نگارنده لاینحل مانده است.

۳۶۷- کتاب بیراهه و رفع بعضی اشتباهات

به بیراهه (قبل از انتشار عمومی کتاب) و نویسنده آن، چند جا به اسم کتاب مذکور با قصد انتقاد ناعادلانه و بعضاً مغرضانه و توهین آمیز اشاره گردیده است. یکی کیهان هوایی (فروردین ۱۳۶۹) که دو مقاله مخالف موافق مرحوم طبری را به فاصله چند روز چاپ کرده است. مقاله اول (مخالف) نوشته ناصر پور پیرار است که در پاسخ به مقاله مسعود بهنود می باشد. بهنود - به صورت موافق مشروط - مرحوم طبری را «مرد اهل قلم» و دارای سواد ادبی و تاریخی و سیاسی خوانده، و پور پیرار به نظر نگارنده حقاً جوابی بسیار منطقی در رد ادعاهای بهنود داده است. پور پیرار (صرف نظر از احوال شخصی و چگونگی اختلافاتی که در مقاله دوم مطرح شده و نگارنده از آنها بی اطلاع است) پاسخ خود را با استناد به تغییرات عمده دو چاپ از یک کتاب، قبل و بعد از انقلاب، در بعضی آثار طبری استخراج کرده و نشان داده آن مرحوم کجا و چطور در چاپ های دوم، بعد از انقلاب، این تغییرات تاکتیکی را در کتاب های خود وارد کرده است، بطوری که پس از هر تغییر «نفسی به راحتی کشیده» است تا در مقابل دستگاه های مختلف، نقاط ضعف خود را از بین برده باشد. ولی دم خروس از لای صفحات چاپ اول این کتاب ها بیرون است.

مقاله دوم (موافق قشری) بطور کلی، هم بهنود و هم (بخصوص) پور پیرار را زیر ضربه های کوبنده خود قرار داده و طبری را از جهت مطالعات تئوریک در حوزه بررسی های مارکسیسم و غیر این حوزه به عرش اعلا رسانده، او را در تمام جهان، اگر نه یگانه، ولی کم نظیر توصیف کرده است. این مقاله که از سر ارادت تا حد تعصب طبری را بالا برده، الزاماً با کتاب بیراهه و نگارنده تعارض پیدا کرده و این جانب را در چهار

جای مختلف افاضات خود مورد تخطئه و اهانت قرار داده است.^۱ بعد، این دو مقاله و مقاله ابتدا به ساکن بهنود و همچنین جوابیه او به آنها (چهار مقاله) در مجموعه مقالات بهنود پشت سر هم آمده که به قول خود او کار قضاوت را آسان کند.

جای دیگری که ایضاً قبل از انتشار بیراهه، نگارنده مورد نوازش! قرار گرفت، در کتاب سیاست و سازمان حزب توده، جلد اول می باشد (جلد دوم آن از ۱۳۷۰ تاکنون در نیامده است) که در حاشیه از بیراهه به عنوان «نمونه‌ای از ایدئولوژی التقاطی و انحرافی» یاد شده است.^۲ تنظیم کنندگان (یا نویسندگان) آن کتاب در تقسیم «این گروه به سه جناح» انشعابی دچار اشکالات و اشتباهات عمده‌ای شده‌اند و منظورشان کوبیدن خلیل ملکی، هواداران و خط سالم و ملی اوست. زیرا تئوری «نیروی سوم» یا به تعبیری نظریه نه شرقی - نه غربی مورد طرد و نفی قرار گرفته است. ولی دیگران که درباره بیراهه اظهار نظرات مختلفی کرده‌اند هرگز مشابه یا حتی نزدیک به مفهوم «التقاطی و انحرافی» را درک ننموده‌اند. شیوه برخورد و تکنیک نثر بخش‌هایی از کتاب سیاست و سازمان حزب توده و مقاله دوم کیهان هوایی، یا طرز تلقی و برداشت مصاحبه کننده خاطرات کیانوری به نحو عجیبی همخوانی دارد و تفکر واحدی را القا می‌کنند.

با این توضیحات روشن می‌شود که سئوال‌های مصاحبه کننده در بسیاری از مقاطع با مصاحبه شونده، بخصوص در جاهایی که مواضع مشترک داشته‌اند، هماهنگ شده است و مصاحبه کننده با سبق تصمیم برای تخریب و تضعیف اندیشه‌های ملکی این گونه سئوال‌ات را مطرح کرده است. پیداست که او مانند کیانوری از دشمنان انشعاب، خلیل ملکی و نظریات استقلال طلبانه او، و از ارادتمندان طبری و تقریباً دوستان کیانوری می‌باشد.

در پایان این مبحث نگارنده اصرار دارد دو نمونه از اشتباهات خود را که چند

۱- مسعود بهنود، حرف دیگر، مجموعه مقالات ۲، نشر ارین‌کار، تهران ۱۳۷۰، صص ۷۱ تا ۱۴۷، مجموع چهارمقاله تحت عنوان جدالی از دو سو بر سر احسان طبری است.

۲- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، جلد اول ۱۳۷۰، ص ۳۰۱، حواشی

سال پیش در کتاب بیراهه نموده است تصحیح کند. آنجا نوشته بودم مهندس شرمینی «مرکز تنفرنامه‌ای به نفع دستگاه شاه ننوشت» و او «از استثنائاتی بود که تا پایان محکومیت ۱۰ ساله خود را در زندان ماند»^۱ اینک برای این جانب روشن شده که این هر دو نظر خطا بوده است.

۳۶۸- پاسخ به مسائل مطروحه

الف- کاردرستی که شرمینی در شناسائی حقانیت راه ملکی انجام داد، حزب توده را به آتش کشید. بنابراین کیانوری به خود حق می‌دهد ملکی و شرمینی و دکتر کشاورز و بقیه جدا شدگان از حزب توده را به آتش بکشد و از آنان که راه مستقلی را آزادانه انتخاب کردند تقاص بگیرد. کاری به روباه و دمش هم نداریم که این ضرب‌المثل اصلاً خوردند آن قیاس نیست.

ب- خود این نامه شرمینی از زندان و چاپ آن در نشریه ملکی نشانه چه چیزهاست؟ اگر ارتباط شرمینی با ملکی از زندان به نظر کیانوری مسئله‌ساز شده، باید او در اطلاعاتش تجدید نظر کند. چه، ملکی یا نشریه او در هیچ مورد با شرمینی تماس نداشت. بلکه نامه شرمینی اول بار در نشریه عبرت چاپ شد و فقط برای اجازه چاپ آن در نبرد زندگی دو نفر از شاگردان ملکی برای اولین و آخرین بار به ملاقات او رفتند. اگر این هم در نظر کیانوری مشکلی ایجاد کرده، باید گفته‌های خود او را در چهار صفحه پیش (ص ۳۴۵) یادآوری کنیم که می‌گوید رأی هیئت اجرائیه مبنی بر درخواست عفونویسی افسران از نظر ابلاغ آن، «ارتباط با زندان توسط من و سروان محقق دوانی... تأمین می‌شد» در همین یک مورد تنها، کیانوری مأمور انتقال مهاجّه و بحث‌های مخالف و موافق هیئت اجرائیه از بیرون با افسران داخل زندان بوده است و لازمه آن بارها و بارها تماس با زندان می‌باشد. از مجموع گفته‌های او در چند صفحه اخیر برمی‌آید که قریب دو سال ارتباط با زندان توسط کیانوری «تأمین» می‌شد و باید گفت

این گونه ارتباط‌های آسان و بی‌مانع و یا کم‌مانع «نشانه‌ی خیلی چیزهاست» از جمله اتهامات کشاورز در حدس ارتباط او با مقامات امنیتی ایران تصدیق می‌شود.

ج- مسئله «چاپ آن در نشریه خلیل ملکی» که معلوم نیست کجای آن برای کیانوری مشکل ایجاد کرده است؟ در همین خاطرات کیانوری از انواع اسناد در میان دو طیف متضاد، از دکتر مصدق تا سرهنگ زیبائی را مورد استقاده قرار داده و هر جا برای کار خود مفید دیده آنها را نقل کرده است. کیانوری و رفقای او در پی یک سند که اعتبار آن هم محرز نباشد، از این سر دنیا دنبال هر مجله و روزنامه محلی می‌روند تا شاید مطلبی دندانگیر به نفع خود و ضرر مخالفان پیدا کنند.

د- مطلب دیگر این پرسش است که نقل نامه شرمینی از مجله به قول کیانوری «ننگین عبرت» مسئله است یا درج آن در نبرد زندگی؟ اگر اولی باشد، ارگان نادمین حزب توده از آثار قلمی شکنجه‌گرانی مانند سرهنگ زیبائی و سرلشکر بختیار ننگین‌تر نیست و اگر دومی باشد کیانوری چهل سال است حساب ملکی و نشریانش را رسیده و اتهامات بی‌جای او علیه ملکی و دوستانش تازگی ندارد.

ه- خیلی واضح است که سرهنگ زیبائی همه جا بدون استثنا به نفع شاه تبلیغات وسیعی راه انداخته و حتماً خود را قهرمان مبارزه با حزب توده قلمداد کرده است. کتابی که به اسم او نوشته شده، ضمن این‌که واقعیت‌هایی را در برمی‌گیرد بدون تردید دروغ‌های زیادی هم دارد. خود کیانوری نیز بدین واقعیت واقف است. بدین ترتیب مسلم است که او همه‌تواین را از همکاران رژیم شمرده است. و فرق زیادی است بین توبه و تفرنامه نویسی و درخواست عفو که از آن گریزی نبود، با همکاری با رژیم کودتا که اختیاری بود.

و- در صفحه ۳۴۸ می‌گوید: «شرمینی استاد بزرگ در رشته هندوانه زیر بغل گذاشتن بود» این نیز مانند اظهار نظرهای دیگر کیانوری مطلقاً دروغ است. شرمینی اهل هندوانه زیر بغل گذاشتن نبود. او راه‌های رسیدن به هدف (قدرت) را آنقدر خوب می‌دانست که هیچ احتیاجی به تملق و چاپلوسی نداشت. خود کیانوری اعتراف به باهوشی و نبوغ او دارد و می‌گوید که شرمینی درهای ترقی در حزب را از اول گشود و تا به انتها رفت. او از

صفر شروع کرد و به بُت جوانان تبدیل شد. اگر شرمینی از روی ایمان «نه» نمی گفت، راه خود را تا مقام دبیر کلی حزب و به جای کیانوری تثبیت می کرد. شرمینی از نظر حزب توده و کیانوری یک گناه بسیار بزرگ مرتکب شد: به خلیل ملکی گفت «آری».

۳۶۹- دو اتهام دزدی و عدم اطاعت علیه شرمینی

کیانوری مدعی می شود:

بعد از انقلاب که به ایران آمدم مطلع شدیم که شرمینی با یک کارخانه شیشه همکاری دارد. آقای مهندس شرمینی چهل میلیون دلار پول دولتی کارخانه را به جیب زده و در آمریکا به حساب خودش ریخته بود. در ایران جریان را فهمیدند و شرمینی را زندانی کردند و بالاخره خانمش مجبور شد تمام اسناد خانه و چیزهایی را که داشتند به عنوان وجه انضمام بگذارد تا آزاد شود.^۱

اولاً- بسیاری از توده‌ای‌ها پس از آزاد شدن از زندان یا همکار ساواک شدند یا به صورت تئوریسین رژیم در آمدند و یا در راستای کارهای نان و آب دار و مقاطعه کاری‌های سنگین قرار گرفتند. نظر رژیم این بود که همکاران جدید خود را به سوی پولدار شدن سوق دهد (یعنی آمبورژوازه کند) بنابراین اگر کیانوری به فرض در مورد شرمینی درست هم گفته باشد، پدیده عجیبی نیست. نمونه بارز آن اکبرشاهی از توده‌ای‌های مشهور است که به گفته کیانوری «در دوران مقاطعه کاری با کارگزارانش خیلی سخت‌گیری و بد رفتاری می کرده است» شهایی با اینکه دیگر توده‌ای نبود و مبتلا به تریاک شده بود و با کارگزارانش بسیار بد رفتاری می کرد، اما کمک‌های مالی او مورد قبول حزب توده و آقای کیانوری واقع می شد!^۲

ثانیاً- شاید شرمینی اختلاسی کرده باشد که رقم آن حدود ۴۰ میلیون ریال یا حداکثر ۴۰ میلیون تومان باشد. ولی مبلغ ۴۰ میلیون دلار در آن روز مسلماً رقم

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۳۵۰

۲- همان منبع، ص ۳۵۴

اغراق آمیزی است. زیرا سرمایه کل دو کارخانه شیشه معتبر ایران یکی «آبگینه قزوین» و دیگری «شیشه قزوین» تا قبل از انقلاب تحقیقاً به ۴۰ میلیون دلار نمی رسید. فقط سرمایه شیشه قزوین پس از نصب کوره جدید در بعد از انقلاب شاید بالغ بر این مبلغ شده باشد. سرمایه کل هیچ شرکتی هم به صورت پول نقد نیست که هر لحظه قابل برداشت باشد.

ثالثاً - «خانمش مجبور شد تمام اسناد خانه و چیزهایی را که داشتند به عنوان وجه الضمان بگذارد» هم نباید درست باشد. آنچه مربوط به قرار وجه الضمان است پول نقد می باشد و چنانچه اسناد مالکیت غیر منقول باید ارائه شود، در مقابل صدور قرار وثیقه تحویل دادرسی مربوط می گردد. و تازه اگر این خانم تمام «اسناد خانه و چیزها» ایشان را روی هم می گذاشت باز نمی توانست معادل وثیقه بازپرس را که معمولاً بیش از مدعا به است تدارک ببیند.

این نیز واقعیتی است که رهبران حزب توده اکثراً از استبداد رأی و جنجال برانگیزی های مهندس شرمینی عاجز و عاصی شده بودند. مع الوصف همین شرمینی مستبد را بعدها تقویت و علم کردند تا شاید جلو خودسری های کیانوری گرفته شود. لذا کیانوری هم چشم دیدن شرمینی را نداشت و مصرانه درخواست کرده بود که کمیته مرکزی او را به مسکو احضار کند و حتی برای تبعید شرمینی - مطابق معمول - به شوروی ها متشبث شد.

عاقبت، برای خروج از مخمصه اختلافات، دستور تبعید شرمینی و سه نفر دیگر (قاسمی، بقراطی و فروتن) را به بهانه شرکت در کنگره نوزدهم حزب کمونیست شوروی صادر کردند. ولی تنها کسی که به قول طبری «از اطاعت در مقابل خودداری کرد» شرمینی بود.^۱ البته طبری علی رغم عمل شجاعانه شرمینی، عدم اطاعت او از دستور یک حزب وابسته را به حساب یک نقطه ضعف بزرگ گذاشته است. در حالی که او در مقابل دستور، محکم ایستادگی کرد و بالاخره هم نرفت.^۲ بعدها شرمینی به عنوان ابزار

۱- کژراهه، صص ۱۶۳ و ۱۶۴

۲- بیراهه، ص ۳۵۲

کار اکثریت هیئت اجراییه و به عنوان سدی در برابر کیانوری به کار آمد. او در چارچوب حزب توده لیاقت آن را داشت که با کیانوری مقابله کند. ولی مجموعه این گونه خودسری‌ها و تک‌تازی‌ها دامنه اختلافات درونی حزب را بیشتر دامن زد و به فاجعه‌ای ختم شد که نتیجه بلافصل آن تسلط کامل دستگاه‌های امینی کودتا بر تمام کشور بود.

۳۷۰- چه کسی روزبه را لو داد

کیانوری می‌گوید در همان زمان دستگیری خسرو روزبه «شایعه وسیعی که گویا خود روزبه هم به آن باور داشت پخش شد که علی متقی روزبه را لو داده است.»^۱ بعد شرحی در صمیمت و وفاداری متقی به حزب می‌دهد و می‌نویسد به همین جهت «من همیشه او را بچه خوبی می‌دانستم و به او علاقمند بودم» در حالی که خاصه از نظر کیانوری کسی که «قهرمان» حزب را لو داده است هرگز نباید «بچه خوبی» محسوب گردد و به علاقه‌مند هم باشد. ولی خوب است کیانوری همچنان علاقه خود را نسبت به متقی حفظ کند. زیرا اتفاقاً روزبه تصور نمی‌کرد که متقی او را لو داده باشد و صراحتاً لو دهنده خود را عظیم‌سگری معرفی کرده، گفته بود:

من سر ساعت ۹ عصر شنبه ۱۵/۶/۳۶ در یک سه راه منتظر علی متقی بودم. پنج دقیقه گذشت از او خبری نشد و تصمیم گرفتم آنجا را ترک کنم که ناگهان عظیم‌سگری تندنویس مجلس شورا که سابقاً بایگان شعبه اطلاعات کل [در حزب توده و زیر نظر خود روزبه - ع.ب] بود و خبر خیانت و همکاری او را با مأمورین انتظامی داشتم به اتفاق یک نفر دیگر از پهلوی من گذشت. عسگری فوق‌العاده متوحش به نظر می‌رسید و لحظه به لحظه به من نگاه می‌کرد زیر لبی چیزی به همراه خود می‌گفت. همین قدر که چند قدم از من فاصله گرفت عسگری پا به فرار گذاشت و نفری که

همراهش بود یک تیر به طرف من شلیک کرد...^۱

۳۷۱- محمد حسین تمدن

دکتر محمد حسین تمدن از معدود کسانی است که کیانوری در تعریف او سنگ گذاشته است. این تعریف و تجلیل به دو دلیل می تواند باشد. الف- تمدن زنده و سر حال و صحیح و سالم است و در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران تدریس می کند. ب- اسرار زیادی از اکثر رهبران حزب توده دارد و بخصوص می تواند پاره ای مدعیات کیانوری را هنگام بیرون آمدن از زندان در سال ۱۳۲۹ و بحث هایی که در مورد جبهه ملی و جزوه های لیوشائوچی داشته تأیید یا تکذیب کند.

در صفحات قبل دیدیم که کیانوری گفته بود «جزواتی از مائوتسه تونگ و لیوشائوچی درباره نقش بورژوازی ملی» را خوانده و فهمیده بود قضاوت آنها «درباره جبهه ملی به کلی نادرست است» و در این تغییر مسیر مبارزاتی، محمد حسین تمدن مؤثر بوده و از او به عنوان شاهدهی بر انتخاب راه درست خویش نام برده است.^۲ شاید به این جهات است که جانب او را رعایت می کند. افسوس که آقای دکتر تمدن خیلی محافظه کار است و ملاحظه مسائلی را می نماید که بر ما مجهول اند. او برای سئوالی در همین مورد که پاسخ آن فقط یک «آری» یا «نه» بود، حاضر نشد جوابی بدهد، سهل است که نگارنده پس از معرفی خود و بردن نام دوستان مشترک و همفکر و توضیح مختصری درباره بررسی های این دفتر، حتی قبول نکرد سئوالم را بشنود. او پاسخ به پرمشی را رد کرد که اساساً از موضوع آن اطلاع پیدا نکرده بود. خوشابه سعادت کیانوری که هنوز چنین دوستان دست به عصائی را برای خود نگه داشته است. به راستی آقای تمدن از چه می ترسد؟ حتماً از انتقامجویی وحشتناک کیانوری! در حالی که از امثال ساواک و کا.گ.ب. دیگر خبر چندانی نیست. ضمناً به نظر نمی رسد سابقه شناخت آقای تمدن از بورژوازی ملی درست باشد. زیرا در تمام آن دو سه سال، تمدن و

۱- خسرو روزبه در دادگاه نظامی، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۰، ص ۶۵

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۲۱۸

نوروزی علیه دکتر مصدق و جبهه ملی در روزنامه معروف بسوی آینده سمپاشی می‌کردند. قبل از دوران نهضت نفت نیز آقای تمدن از نویسندگان پُرکارِ مطبوعات حزب توده بود و در مردم برای روشنفکران و مردم و رهبر و غیره... به تأیید از طرز تفکر حاکم بر حزب توده، پشتیبانی تئوریک از هیئت حاکمهٔ حزبی و ضدیت با ملتون مقاله و مطلب می‌نوشت. تمدن بعد از کودتا هم نویسندهٔ فعالی بود و با مجلهٔ عبرت (ارگان توبه‌کنندگان توده‌ای) که زیر نظارت مقامات امنیتی ممیزی و منتشر می‌شد، همکاری می‌کرد.

همانطور که در مبحث بعد خواهد آمد، کیانوری از باقرمومنی شدیداً بدگویی می‌کند و علت آن را ظاهراً در این عیب‌ها می‌داند که مؤمنی «ضعف نشان داد و با مجلهٔ عبرت همکاری داشت» و با احسان نراقی در «مؤسسهٔ تحقیقاتی اجتماعی» فعالیت می‌کرد و غیره (ص ۳۵۶) و دربارهٔ محمد حسین تمدن می‌گوید «از بچه‌های بسیار متفکر و خوب ما بود... او هیچ‌گاه لکه‌دار نشد و کاملاً تمیز ماند... او را انسان بسیار شریف و قابل احترام می‌دانم» ص ۳۵۳ - کیانوری از جهانگیر افکاری نیز مدیحه‌سرایی می‌کند.

ولی پرویز بابائی طی شهادت‌های که اکثر آن عینی‌اند، به یاد می‌آورد: «اولاً، باقر مؤمنی با مجلهٔ عبرت همکاری نداشت و برعکس، این محمد حسین تمدن بود که با مجلهٔ عبرت همکاری داشت. ثانیاً، مؤمنی هنگام دستگیری تیرخورده و برخوردش با پلیس قوی‌تر از تمدن با پلیس بود. خود من که در سال ۱۳۳۵ از سلول انفرادی زندان قزل‌قلعه به اطاق عمومی آمدم این موضوع را از نزدیک شاهد بودم. ثالثاً، اگر کار باقر مؤمنی در مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی که فرضاً در راس آن احسان نراقی بوده گناه باشد، این موضوع شامل کسان دیگری مثل محمد حسین تمدن و جهانگیر افکاری نیز که به قول آقای کیانوری هیچ‌گاه فاسد نشدند، هم می‌شوند»^۱ پس چرا کیانوری مؤمنی را می‌کوبد و از تمدن و افکاری تعریف‌های مبالغه‌آمیز می‌نماید؟ خود کیانوری علت آن

دشمنی‌ها و این دوستی‌ها را در لابه‌لای این صفحات بروز می‌دهد. معلوم می‌شود مؤمنی - آنطور که کیانوری شایسته‌شان خود می‌دانست - به او احترام نمی‌گذاشت، در اروپا می‌خواست با طبری نشست و گفتگو داشته باشد و بعد از انقلاب هم به سراغ کیانوری نمی‌رفت (و شرط ادب را بجای نمی‌آورد!) بعکس، تمدن و افکاری رابطه‌دوستی - و نه حزبی - خود را با کیانوری حفظ کردند و علاقه متقابلشان تا به آخر ادامه یافت (صص ۴ - ۳۵۳، یعنی به خدمت آقای کیانوری می‌رسیدند) و درباره‌ی علی متقی که روزبه او را به قول کیانوری لو دهنده‌ی خود می‌دانست، همکار ساواک بود و شبکه‌ی ساواک زده‌ی حزب توده را سال‌ها اداره می‌کرد می‌گوید «علی متقی جوان تمیز و فعالی بود و من همیشه او را بچه‌ی بسیار خوبی می‌دانستم و به او علاقمند بودم!» و به این ترتیب، نسبت به متقی (که خود کیانوری می‌گوید روزبه را لو داد) لطف می‌کند و او را از تمام گناهان تبرئه می‌نماید. دیدیم که این ادعا هم بی‌اساس است و روزبه، متقی را لو دهنده‌ی خود نمی‌دانست.

۳۷۲- مؤمنی قبل از خاطرات

محمد باقر مؤمنی قبلاً به شوروی گرایش داشت؛ از استالینیسم دفاع کرد؛ قرارداد صلح استالین و هیتلر بین شوروی و آلمان نازی (معروف به مولوتف - ریبین تروپ) را اثباتاً توجیه می‌کرد؛ حرکت پیشه‌وری در تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و تمامی آن جریان را درست و حقیقی می‌پنداشت؛ «سوسیال امپریالیسم» را یک اصطلاح «من درآوردی» می‌دانست که دشمنان شوروی ساخته‌اند. مؤمنی هر چند عضو فعال حزب توده نبود ولی مخالفت اصولی هم با آن حزب نداشت و نسبت به اغلب عقاید و عملکردهای حزب توده با نظر مثبت می‌نگریست و به‌ویژه مخالفین حزب توده و جریان انشعاب و انشعاییون را به سختی می‌کوبید. فی‌المثل قضاوت او درباره‌ی آثار قلمی جلال آل‌احمد بدین شکل استهزاآمیز می‌باشد که «چون میدان خالی بوده در نوشته‌اش

هم‌گاه انتقادهایی می‌کرد، به دل ساده‌لوحان می‌نشست یخش گرفت»^۱ و یا اینکه «در سالهای ۴۰ سانسور برای جوانانی که با شور و هیجان فراوان به میدان اندیشه و اجتماع آمده بودند هیچ چیز جز مقالات ژورنالیستی - انتقادی آل‌احمد باقی نگذاشته بود و او که توانسته بود با قلم نسبتاً پخته‌اش این اندیشه‌های پوسیده را که از زبان آل‌احمد ناپخته‌تر هم بود، به صورت کیسولی خوشمزه تحویل آنان بدهد»^۲ و همچنان آقای مؤمنی با عیار «منطق علمی» به جنگ همهٔ ضد کمونیست‌ها می‌رفت.

دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی به دفاع هنرمندانه از دوستی دیرین برخاست که نزدیک یک دهه می‌شد دستش از این دنیا کوتاه شده بود. حاج سیدجوادی به مؤمنی پاسخ داد:

مصاحبهٔ آقای مؤمنی را... خواندم، از آنجا که از پشت سنگر منطق علمی حملهٔ ایشان به آل‌احمد شروع می‌شود احساس کردم که بار دیگر منطق علمی وسیلهٔ توجیه ترس‌ها و سازشکاری‌ها و فریب‌های عوامانه و عوامفریبی‌ها قرار می‌گیرد. به این جهت است که من در مقام دفاع بر می‌آیم، دفاع از یک حقیقت و نه دفاع از جلالت یک انسان که او جلال آل‌احمد بود و جوهر خالص حقیقت.^۳

محمدباقر مؤمنی نیز مانند فریدون آدمیت و چند نفر دیگر سیمین دانشور را در زمینهٔ نویسندگی و آثارش بالا دست جلال آل‌احمد می‌نشانند. این تظاهر، به قصد بزرگ کردن خانم دانشور نیست که خود به خود از خواتین هنرمند و بزرگ کشور ما می‌باشد، بلکه فقط به منظور کوچک کردن جلال صورت می‌گیرد. این عادت دست به قلمانی است که با جلال مخالف‌اند و یا هنوز عطف به جریان انشعاب، او را خوش ندارند.

۱- باقر مؤمنی، مصاحبه با روزنامهٔ کیهان، ۱۴ دی ۱۳۵۵، به نقل از حکایت همچنان باقی است، نوشته حاج سید جوادی، ص ۳، سال بعد این مصاحبه همراه با مقدمه‌ای به صورت یک کتابچه به نام درد اهل قلم منتشر شد.

۲- درد اهل قلم، اول اسفند ۱۳۵۶، ص ۶۳

۳- دکتر علی اصغر حاج سید جوادی، حکایت همچنان باقی است، دیماه ۱۳۵۵، ص ۲

مؤمنی تا کنون بعضی از آثاری که به نوعی با حزب توده مربوط هستند یا خاطرات سران این حزب را با نام مستعار ویرایش و تحشیه و تنقیح کرده و یا بر آنها مقدمه گذاشته است. او علی رغم مقدمه مفصلی که (در ۱۳۵ صفحه با ضمایم مقدمه) بر یکی از آنها نوشته، کوچکترین نشانه‌ای به خواننده نداده که این پرونده‌های مهم را از کجا و چگونه به دست آورده است!

۳۷۳- مؤمنی در متن خاطرات

محمدباقر مؤمنی یکی دیگر از کسانی است که به اسم، مورد پرسش مصاحبه کننده قرار گرفته و از کیانوری در مورد او نظر خواسته است. کیانوری درباره مؤمنی قضاوتی بد و منفی دارد، بطوری که صدای اعتراض مؤمنی از این بی عدالتی و قضاوت غیر منصفانه بلند شده و تا صفحات مجله آدینه هم رسیده است. روی هم رفته نظر کیانوری در مورد مؤمنی این است که: مؤمنی با مجله عبرت همکاری کرد، خیلی به شخص خود اعتقاد دارد، در دوران مهاجرت گاهی خواستار ملاقات با افراد رهبری حزب بود، کیانوری وسیله حسن نظری به او پیغام داد که اگر مؤمنی «می خواهد با حزب صحبتی داشته باشد نزد من بیاید» ولی مؤمنی بعد از چند روز تأخیر جواب داد برای این ملاقات حاضر است، که دیگر دیر شده بود و کیانوری نپذیرفت. بعد از انقلاب «خواستار آن بود که ما به حضورشان برویم ولی ما راه خود را در پیش گرفتیم» او هم مرتب علیه حزب مقاله بیرون می داد و «مَن، مَن، مَن» می کرد. مؤمنی همان انور خامه‌ای به فوه سه است.^۱

مؤمنی به این اظهارات جوابی داده که در مقدمه آن تأکید دارد بحث او «اگرچه در قسمتی ممکن است دفاع شخصی تلقی شود» ولی بیشتر به منظور «نمونه‌ای از درستی و نادرستی کتاب خاطرات نورالدین کیانوری» نوشته شده است. در مبحث پیشین ما با برداشت‌ها و جهت‌گیری‌های مؤمنی آشنایی مختصری پیدا کردیم. ولی باید گفت او در

پاسخ به کیانوری ظاهراً موفق بوده است و غیر از ردّ ادعاهای کیانوری، در مورد شخص خود نیز جواب‌های قابل قبولی داده و راجع به شناخت ماهیت کیانوری حرف‌های زده که جالب و شایسته است. مؤمنی ضمن این مقاله که در آدینه چاپ شد می‌گوید اعضا و کادرهایی که حزب توده را طرد و ترک کردند، پیش از انقلاب «به شخص کیانوری بیش از سایر رهبران بد و بیراه می‌گفتند» مؤمنی معتقد است ملاقات با کیانوری، قبل از انقلاب در پاریس، مطلقاً «بی‌فایده بود» و «به گوش ساواک» می‌رسید، زیرا این دیدار جنبه حزبی پیدا می‌کرد. به همین جهت «به نظری گفتم... بالاخره می‌دانم که این خبر به گوش ساواک خواهد رسید و من هم حوصلهٔ سین جیم با ساواک را ندارم»^۱ به احتمال قوی کیانوری می‌خواست مؤمنی را که حالا دیگر با حزب توده روابط ارگانیک نداشت به چنگ ساواک بیندازد. خلاصهٔ مؤمنی ادعاهای کیانوری را از «شاهکارهای جعل و تحریف» توصیف می‌کند.

در ماجرای صمد رزندی (ذیل مبحث ۳۵۴) دیدیم که چگونه کیانوری یک داستان تخیلی - جنایی ساخته بود و طی آن به صورت یک پلیس تیراندازی کرد و او را مجروح ساخت و بعد فرار نمود. این قهرمان‌سازی خیلی ناشیانه صورت گرفته است، یعنی او را از وجود شهود دیگر غافل نگه داشت و ما شک و تردید خود را همانجا هم ابراز داشتیم. اینک مؤمنی در همین مورد مطالبی می‌نویسد که حداقل نشان دهندهٔ وجود بعضی معماها در آن جریان است:

اساساً به خود کیانوری مشکوک بودم. زیرا می‌دانستم که او در ایران دستگیر شده و معلوم نیست با چه قول و قرارها و چه نوع معامله‌ای آزادی خود را بازخریده و به خارج رفته است. خبر دستگیری او در ایران در همان زمان این طور شایع شد که یکی از تسلیم شدگان حزبی یعنی صمد رزندی - ع.ب. او را در خیابان شاهرضا شناسایی می‌کند و او با تیراندازی به طرف یکی از مأموران و زخمی کردن او از معرکه می‌گریزد. کیانوری خود نیز

۱- باقر مؤمنی «انبان مرد جهان‌دیده» آدینه، شماره ۸۰ و ۸۱، مورخ خرداد ۱۳۷۲، ص ۱۹

ماجرا را عیناً به همین شکل در خاطرات خویش (صفحه ۳۴۲) آورده که [نشان می دهد - ع. ب.] دستگیر شدن و فرار او دروغی بیش نیست. از جمله خانم ملکه محمدی که با او فرار داشته و ناظر ماجرا بوده، در خارج به کامبخش گزارش می دهد که او و کیانوری در سرفرار متوجه می شوند که تحت تعقیب هستند و آنها برای فرار از دست تعقیب کنندگان از یکدیگر جدا می شوند. او حکایت می کند که پس از طی مقداری راه متوجه شدم که کسی دنبال من نیست. برگشتم بینم بر سرکیانوری چه آمده ولی او را دیدم که مأمورین دستگیر کرده و به طرف جیب فرمانداری نظامی می برند. کامبخش به او تذکر می دهد که این مطلب را در جای دیگری بازگو نکند. در تأیید این موضوع به گزارش «محرمانه و مستقم» فتح الله بهزادی مسئول ساواک در اروپا نیز می توان اشاره کرد. توضیح آنکه این گزارش که در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۵۴ تنظیم شده به دست ایرج اسکندری می افتد و با اینکه آن را در اختیار مقامات آلمان شرقی می گذارد آنها ظاهراً هیچ اقدامی در این مورد نمی کنند. اسکندری این گزارش را در اختیار دکتر نصرت الله جهانشاهلو می گذارد که بعدها آن را در بخش یکم خاطرات خود به عنوان «سرگذشت - ما و بیگانگان» چاپ می کند. در این گزارش سخن از «اقداماتی» رفته که کیانوری «در سال ۱۳۳۳ نموده» و «نامه‌ای از او در دست است» و این تاریخ با همان تاریخ دستگیری کیانوری یا به قول خودش درگیری با مأموران فرمانداری نظامی تطبیق می کند. مسئول ساواک در این گزارش درباره کیانوری می نویسد که با توجه به آن «اقدامات» و «نامه» او «دستش زیرسنگ است و در آینده می توان از آن استفاده کرد» در این نامه سخن از طرح «سینه خیز» ساواک به میان آمده که به موجب آن باید برای «بی اعتبار» کردن ایرج اسکندری تبلیغ و برای «در دست گرفتن رهبری» از طریق کیانوری کوشش بشود. در این مورد هم ساواک باید از طریق «ارتباط منظم با پاریس و لندن» و اطلاع امریکا اقدام کند و «رابطین

انگلیسی مظفر فیروز» که خواهرزادهٔ مریم همسر کیانوری است و به هر دوی آنها ارتباط نزدیک و صمیمانه دارد اقدام خواهند کرد.^۱

«سند ساواک» می‌تواند تا حدودی مؤید اظهارات قابل قبول مؤمنی دربارهٔ شهادت خانم ملکهٔ محمدی باشد که او هم بعد از سفارش کامبخش دیگر لب به سخن باز نمی‌کند و همچنان سکوت خود را حفظ کرده است. ولی ما صحت ماجرا را دربارهٔ اصل «سند ساواک» که در خاطرات اسکندری چاپ ایران (مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای سیاسی، از صفحهٔ ۵۷۹) و کتاب دکتر جهانشاهلو چاپ خارج از کشور (سرگذشت - ما و بیگانگان، از صفحهٔ ۳۶۱) هم منتشر گردیده است، نمی‌توانیم صددرصد تأیید کنیم. در اینکه اصل سند کار ساواک است کمتر تردیدی وجود دارد اما از یک طرف، مفاد آن جعلی به نظر می‌آید و گویا ساواکی‌ها برای ایجاد اختلال در رهبری حزب توده آن را منتشر کرده‌اند و به نحوی که خود می‌دانسته‌اند در مسیر اسکندری قرار داده‌اند. از طرف دیگر، نمی‌توان آن را نادیده انگاشت و بکلی نفی نمود. به همین جهت دربارهٔ «سند ساواک» بعداً توضیحات دقیق‌تری خواهیم داد.

باری، مؤمنی در مقالهٔ خود نظریاتی را ابراز می‌دارد که دو نکته آن را در اینجا نقل می‌کنیم. یکی اینکه در پایان نتیجه می‌گیرد «بدون شک در سراسر دنیا هیچ عیار شعبده بازی را نمی‌توان یافت که صددرصد شبیه رفیق کیا یا به قولی دیگر پدر کیا باشد»^۲ دیگر اینکه بر یک موضوع مستقل از خاطرات کیانوری انگشت می‌گذارد که مؤید نظر ما دربارهٔ انگیزهٔ نوشتن کتاب بیراهه، پاسخ به کژراهه... می‌باشد. او به درستی می‌نویسد «احسان طبری از لحاظ علمی مطلقاً آن نبود که می‌نمود و از لحاظ اخلاق حزبی و شخصی هم، به قول یکی از کسانی که او را بسیار خوب می‌شناخت آدم بی‌اخلاقی بود»^۳

۱- «اتبان مرد جهان‌دیده» همانجا، ص ۱۹

۲- همان منبع، ص ۲۱

۳- همان منبع، ص ۱۸

